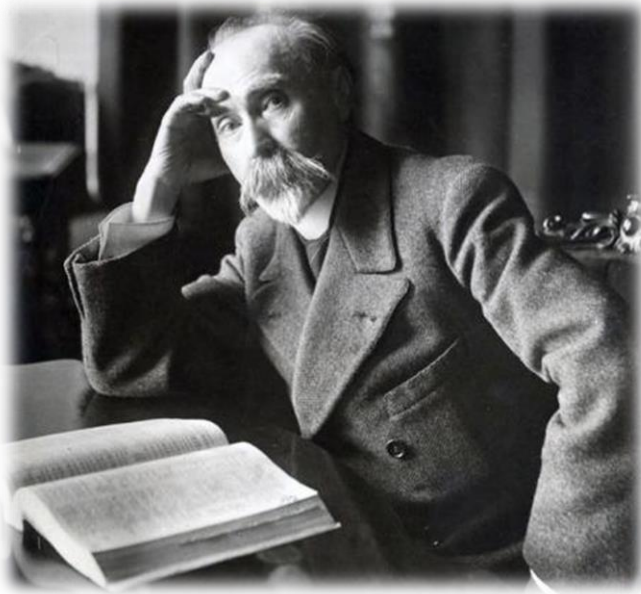


# گئورگی پلخانف و سوسیال دموکرات‌های منشویک روسیه

سعید رهنما



بازخوانی جنبش‌های رفرمیستی سوسیالیستی (۵)



## بخش اول: رفرمیسم؛ پیش فرض ها و واقعیت ها

### ۱. پایه گذاران رفرمیسم<sup>۱</sup>

#### ۱-۵ گئورگی پلخانف و سوسیال دموکرات های منشویک روسیه

در مورد منشویک ها، و رفرمیسم روسی مطالب زیادی در فارسی، هرچند عمدتاً تعصب آلود، نوشته شده است و در این جا به طور خلاصه به جنبه هایی که به بحث حاضر مربوط می شود، اشاره خواهد شد. می دانیم که مقدم بر ایجاد حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، نخستین مارکسیست های روس تحت رهبری گئورگی پلخانف (۱۸۵۶-۱۹۱۸) سازمان «رهایی کار» را در سال ۱۸۸۳ در تبعید به وجود آورده بودند. پلخانف نماینده ی سوسیال دموکرات های روسیه در بین الملل دوم بود که در ۱۸۸۹ به وجود آمده بود. پلخانف و همفکرانش با ترجمه ی آثار مارکسیستی، ایده های انقلابی را در مقابل دیدگاه های پوپولیستی در روسیه ی استبدادی اشاعه می دادند. پلخانف در ۱۸۸۲ *مانیفست کمونیست* را با پیش گفتاری از مارکس و انگلس به روسی ترجمه کرده بود (اولین ترجمه ی روسی را پیش تر باکونین انجام داده بود).<sup>۲</sup> در آن پیش گفتار مارکس و انگلس با اشاره به نظام اشتراکی ده روسی،

<sup>۱</sup> برای قسمت های اول تا چهارم بخش اول نگاه کنید به:

- [بازخوانی جنبش های رفرمیستی سوسیالیستی](#)
- [معمای انگلس ۱۸۹۵](#)
- [کدام کائوتسکی](#)
- [رودلف هیلفردینگ و جنبه هایی از مارکسیسم اتریشی](#)

<sup>۲</sup> کارل مارکس، فردریک انگلس، *مانیفست کمونیست*، پیشگفتار ترجمه ی روسی

<https://www.marxists.org/archive/marx/works/1848/communist-manifesto/preface.htm#preface-1882>

(obshchina) (نظامی باقی‌مانده از دوران پیشافئودالی روسیه که در آن کمون با مالکیت اشتراکی زمین، از جمله در مورد نوع و میزان کشت، و توزیع عادلانه‌ی زمین بین خانوارهای کمون تصمیم می‌گرفت)، سؤال مهمی را طرح می‌کنند: آیا این نظام اشتراکی سنتی می‌تواند مستقیماً به سطح والاتر، یعنی اشتراک کمونیستی گذر کند، یا بالعکس باید همان فرایند فروپاشی را که غرب در مسیر تحول طی نموده دنبال کند؟ پاسخ مارکس و انگلس به این سؤال این بود که اگر انقلاب روسیه بتواند نشانه‌ای برای انقلاب پرولتری در غرب شود، و این دو مکمل یکدیگر شوند، در آن صورت مالکیت اشتراکی موجود در روسیه می‌تواند نقطه‌ی آغازی برای تحول کمونیستی شود.

پلخانف که خود در آغاز از طرفداران پوپولیسم انقلابی بود، با اتکا به درکی مارکسی<sup>۱</sup> از دیدگاه قبلی خود فاصله گرفت و بر علیه پوپولیسم به مبارزه پرداخت. او در نوشته‌های مختلف خود، ضمن باور به مبارزه‌ی جدی برای نیل به سوسیالیسم، به این نظر رسید که در کشور عقب‌مانده و دهقانی روسیه، سرمایه‌داری باید رشد کند، و نظریه‌ی توان بالقوه انقلابی کمون ده روسی را کنار گذاشت. پلخانف، با توجه به ساختار عقب‌مانده‌ی اجتماعی و اقتصادی روسیه، به این نتیجه رسید که انقلاب در روسیه باید طی دو مرحله‌ی متفاوت به پیش رود: اول یک انقلاب دموکراتیک بر علیه استبداد تزاری و بقایای اشرافیت فئودالی، که طی آن توسعه‌ی سرمایه‌داری تسریع خواهد شد، تفکیک طبقاتی شدت خواهد گرفت، و زمینه‌های پرورش طبقه‌ی کارگر فراهم خواهد آمد. مرحله‌ی دوم، مرحله‌ی انقلاب سوسیالیستی بود. اما پلخانف بر این نکته تأکید می‌کرد که با توجه به ضعف طبقه‌ی بورژوازی، رهبری انقلاب دموکراتیک را باید کارگران برعهده گیرند، همان سیاستی که بعداً برای مدتی به

---

<sup>۱</sup> Plekhanov, G. (۱۹۶۳), *Selected Philosophical Works, in Five Volume*, Foreign Languages Publishing House; *The Development of the Monist View of History*, (۱۹۶۹), *Fundamental Problems of Marxism*.

سیاست بلشویک‌ها تبدیل شد. او با وقوف به شمارمحدود طبقه‌ی کارگر روسیه و عقب‌ماندگی و پرورش نیافتگی آن‌ها در آن زمان، تأکید زیادی بر ضرورت مداخله و نقش روشنفکران در پرورش و سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر گذاشت؛ دیدی شبیه نظر کائوتسکی و بعداً لنین. پلخانف بعدها به‌رغم آن که در استراتژی سیاسی برای نیل به سوسیالیسم تجدیدنظر کرد، برخلاف برنشتاین، در بنیان‌های دید مارکسیستی کوچک‌ترین تغییر و تحولی را جایز نمی‌دانست و حتی به شکلی افراطی بر دید یکتاباوری «مونستی» مارکسیستی که در ۱۸۹۵ درباره‌ی آن نوشته بود، تکیه می‌نمود.<sup>۱</sup>

پلخانف در مراحل مختلف ایجاد و پیشرفت حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه، از زمان انتشارنشریه‌ی *Iskra* (اِسکِر) در سال ۱۹۰۰ در تبعید، تا ایجاد حزب سوسیال‌دموکرات و انشعابات و ائتلاف‌های آن حزب، با لنین، ورا زاسولیک، پاول آکسلراد، جولوس مارتف و دیگران، همراه بود، و با توجه به نقش مهم‌اش به‌عنوان «پدر مارکسیسم روسی» شناخته می‌شد. در کنگره‌ی دوم حزب که کار به اختلافات جدی و جدایی دو جریان بلشویک و منشویک کشید،<sup>۲</sup> پلخانف طرف لنین را گرفت. اختلافات در آن مقطع حول مسایل سازمانی، ترکیب تحریریه‌ی ایسکرا، و شرایط عضویت در حزب بود. لنین یک حزب متشکل از انقلابیون حرفه‌ای را می‌خواست، و مارتف معتقد بود که حزب باید اقشار وسیعی را در خود جای دهد. با تصویب نشدن خواست لنین مبتنی بر این که اعضای تحریریه ایسکرا به سه نفر، خودش، پلخانف، و مارتف کاهش یابد، لنین از *ایسکرا* کنار کشید و پلخانف اداره‌ی نشریه را برعهده

<sup>۱</sup> G. W. Plekhanov, (۱۹۸۵) *The Development of the Monist View of History*,

<https://www.marxists.org/archive/plekhanov/1895/monist/index.htm>

<sup>۲</sup> نگاه کنید به سعید رهنما، [انقلاب‌های روسیه](#)، *تقد اقتصاد سیاسی*

گرفت. پلخانف در آن مقطع حتی ضرورت بی چون و چرای دموکراسی در فرایند کسب قدرت را زیر سؤال برده بود. اما دیری نپایید که از این موضع خود انتقاد کرد. با شروع انقلاب ۱۹۰۵ و شدت گرفتن اختلافات بین دو جناح، پلخانف در مقابل بلشویک‌ها قرار گرفت، سخت از لنین انتقاد نمود و اعلام کرد که بلشویک‌ها درک درستی از مرحله‌ی توسعه‌ی سرمایه‌داری روسیه ندارند. وی در مورد ساختارهای حزب نیز تأکید کرد که باید به شکل دموکراتیک اداره شوند.

به دنبال انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷ در روسیه، پلخانف پس از بیش از سه دهه تبعید به روسیه بازگشت. وی پس از تردیدهای اولیه، این انقلاب را یک انقلاب بورژوا-دموکراتیک قلمداد نمود. زمانی که لنین «تزه‌های آوریل» را اعلام کرد، پلخانف سخت او و دیگر بلشویک‌ها را مورد انتقاد قرار داد. پلخانف با انقلاب اکتبر نیز از هر جهت مخالف بود و سیاست بلشویک‌ها را در انحلال مجلس مؤسسان محکوم کرد. وی بعد از انقلاب اکتبر بار دیگر مهاجرت کرد و طولی نکشید که در ۱۹۱۸ درگذشت. لنین، به رغم مخالفت‌ها و انتقادات پلخانف نسبت به خودش و بلشویک‌ها، احترام پلخانف را حفظ می کرد و از برخوردی مشابه آنچه در مورد کائوتسکی کرده بود در مورد وی اجتناب می نمود.

مهم ترین شخصیت منشویک‌ها جولیس مارتف بود که ابتدا در ۱۸۹۵ همراه با لنین «اتحاد برای رهایی طبقه‌ی کارگر» را در سن پترزبورگ ایجاد کرده بود. وی پس از آزادی از سه سال زندان در سیبری، مجدداً به همکاری با لنین در «ایسکر» ادامه داد. اما پس از ایجاد حزب سوسیال دموکرات روسیه، در کنگره‌ی دوم حزب، رودروی لنین ایستاد. مارتف در جریان انقلاب ۱۹۰۵ به نظریه‌ی پلخانف در مورد دو مرحله بودن انقلاب نزدیک شد، و با تأکید بر سطح توسعه و عقب ماندگی روسیه، قاطعانه با ایده‌ی انقلاب بلاواسطه‌ی سوسیالیستی مخالفت کرد. به باور او در آن زمان،

سوسیال‌دموکرات‌ها می‌بایست، همان‌طور که مارکس در ۱۸۵۰ در اتحادیه‌ی کمونیست‌ها طرح کرده بود، نقش اپوزیسیون انقلابی را ایفا کنند.

اختلافات تشکیلاتی بین منشویک‌ها و بلشویک‌ها تنها بخشی از اختلافات اساسی‌تری بود که این دو جریان سوسیال‌دموکرات روس را بیش از پیش از هم جدا کرد. مهم‌ترین بخشی که به بحث ما ربط می‌یابد، این است که منشویک‌ها معتقد بودند که در شرایط اقتصادی و اجتماعی و سطح تکامل سرمایه‌داری در جامعه‌ی عمدتاً دهقانی روسیه، تنها یک انقلاب بورژوا دموکراتیک به رهبری بورژوازی با مشارکت طبقه کارگر، و نه یک انقلاب بلافاصله‌ی سوسیالیستی که بلشویک‌ها سرانجام به دنبال آن رفتند، عملی است؛ مگر آن که در اروپا انقلاب‌هایی صورت پذیرد. بلشویک‌ها هم در آغاز به ضرورت انقلاب بورژوا دموکراتیک باور داشتند، اما آن را تحت رهبری طبقه‌ی کارگر با همکاری دهقانان، و با توسل به قهر انقلابی عملی می‌دیدند. حال آنکه منشویک‌ها بر شیوه‌های قانونی و کار با اتحادیه‌های کارگری و گذار تدریجی از سرمایه‌داری تأکید داشتند. منشویک‌ها نزدیکی و همکاری با دیگر جریان‌های سیاسی از جمله لیبرال‌ها و حزب سوسیالیست‌های انقلابی (اس-آرهای دهقانی) را ضروری می‌دیدند. آنان در انقلاب ۱۹۰۵ فعالانه شرکت کردند و نقش بسیار مهمی در شورای سن پترزبورگ بر عهده داشتند. پس از انقلاب و باز شدن نسبی فضای سیاسی با شرکت در انتخابات دوما (پارلمان)، همراه با تعدادی بلشویک‌ها - وارد پارلمان شدند. در ۱۹۱۲، انشعاب و جدایی نهایی بین دو جناح صورت گرفت و حزب سوسیال‌دموکرات کارگری (منشویک) به‌عنوان حزبی جداگانه به فعالیت ادامه داد.

با شروع جنگ، اختلافات درونی منشویک‌ها تشدید شد. اکثر منشویک‌ها مخالف جنگ بودند و بر پایان دادن به جنگ به شرط توافق «زیمروالد» تأکید می‌کردند. براساس این توافق که در ۱۹۱۵ در کنفرانسی در زیمروالد سویس متشکل از ۳۸ نماینده از ده کشور، از جمله بلشویک‌ها و منشویک‌ها، و دیگر سوسیال‌دموکرات‌های

روس -- لنین، رادیک، زینوویف، و تروتسکی -- در آن شرکت داشتند، و به‌رغم اختلاف نظرها، ضمن محکوم کردن دولت‌های متخاصم، خواستار صلح بدون الحاق سرزمین و پرداخت خسارت شدند؛ سیاستی که بلشویک‌ها بعداً آن را رعایت نکردند. در زمان انقلاب فوریه‌ی ۱۹۱۷، منشویک‌ها معتقد بودند که تا زمانی که مجلس مؤسسان یک دولت دائمی را به‌طور دموکراتیک انتخاب کند، باید در دولت ائتلافی موقت شرکت کنند. آن‌ها که در اغلب سوویت‌ها (شوراها) اکثریت یافته بودند، تحت رهبری جناح راست حزب به‌طور مشروط از دولت موقت لیبرال حمایت کردند، و سرانجام همراه با اس.آرها و کادتها وارد دولت ائتلافی شدند. با تشدید اختلافات درونی منشویک‌ها و بازگشت مارتف از تبعید، جناح چپ تقویت شد و به مقابله با راست‌روی حزب برخاست، اما شکست خورد. با بازگشت لنین و اعلام «تزه‌های آوریل»، بلشویک‌ها سیاست‌های تندروانه‌تری را در پیش گرفتند و اختلافات بین منشویک‌ها و بلشویک‌ها به اوج خود رسید. قبل از انحلال مجلس مؤسسان توسط بلشویک‌ها، منشویک‌ها در انتخابات آن مجلس شرکت کردند، اما به‌خاطر اختلافات درونی و محبوبیت بلشویک‌ها در آن مقطع انقلابی، تنها حدود سه در صد آرا را به‌دست آوردند. در طول جنگ داخلی بر خلاف خواست اقلیت جناح راست حزب، اکثر منشویک‌ها حاضر به مقابله با بلشویک‌ها نشدند، هرچند با سیاست کمونیسم جنگی و سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ی آن بسیار مخالف بودند. بسیاری از آن‌ها بعد از ۱۹۲۲ به تبعید رفتند. اما ضربه‌ی نهایی به منشویک‌ها در دوران تصفیه‌های خونین استالین در ۱۹۳۱ روی داد.

ادامه دارد